

# اقتصاد و سیاست

## در آینه جمهوری اسلامی

ماه گذشته، پانزده تن از استادان اقتصاد دانشگاه‌های ایران با صدور بیانیه‌ای زیر عنوان «سخن اقتصاددانان با نمایندگان مجلس شورای اسلامی» به موضعگیری در برابر برخی از طرحها و سیاستهای اقتصادی مجلس هفتم پرداختند. پیش از این نیز، در آبان گذشته، یازده نفر از امضاءکنندگان همین بیانیه، متن دیگری با عنوان «بیانیه جمعی از اقتصاددانان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم» منتشر کرده بودند که در آن، با تأکید بر «حساسیت مسائل اقتصاد کشور در شرایط کنونی»، با «رویکردی علمی و کارشناسی»، به تشریح «مهمترین مشکلات اقتصادی» از دیدگاه خود پرداخته بودند.

در نگاه نخست، و فارغ از مضمون بیانیه‌های این گروه از اقتصاددانان، می‌توان صدور و انتشار اینگونه بیانیه‌ها و اظهارنظرهای علنی را در شرایط حاکم بر جامعه ایران به فال نیک گرفت. در وضعیتی که به جز سخن‌پراکنی‌ها و قیل و قال مالاها و خوانده مالاها و یا مکالاهای همفکر و همدست آنها کمتر صدایی به گوش می‌رسد، برخاستن صداهای دانشگاهیان، معلمان، روشنفکران، وکیلان، پزشکان و پرستاران، کارگران و دیگر اقشار و گروه‌ها، و ایجاد نهادهای مدنی و تشکلهای غیردولتی (NGO)ها و نهایتاً شکل‌گیری انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی و طبقاتی مستقل و آزاد، می‌تواند در شکستن فضای خفقان‌زده موجود، بسیار مؤثر باشد. لکن از آنجا که آینه جمهوری اسلامی بسیاری از پدیده‌های معمول و متعارف را نیز، عملاً مخدوش و وارونه می‌سازد، نمی‌توان از نظر دور داشت که تعداد زیادی از نهادهای ظاهراً مدنی و تشکلهای غیردولتی تازه تأسیس هم، در واقع، ساخته و پرداخته گرداندگان و وابستگان خود دستگاه‌ها و جریان‌های دولتی یا حکومتی باشد. چنان که مثلاً، در بحثهای مربوط به «تأمین اجتماعی» نیز، ارگان سیاسی - مذهبی - اقتصادی شناخته شده «کمیته امداد امام خمینی» به

عنوان یک «NGO اسلامی» قالب می‌شود! بررسی مضمون بیانیه‌های این دسته از اقتصاددانان هم، جدا از قالب‌سازی‌ها و تحریفاتی که زیر عنوان «منطق علمی» صورت گرفته است، وابستگی آنها را به جریان حکومتی «کارگزاران سازندگی» آشکار می‌سازد.

نویسندگان بیانیه یکم، «انگیزه اصلی» خود را در این کار «انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری و حساسیت مسائل اقتصادی کشور» عنوان کرده و در انتهای آن نیز تأکید می‌کنند که «صدور این بیانیه از سوی جمعی از اقتصاددانان هشدار است به مردم در توجه به تفکیک دو نگرش ذکر شده در اداره کشور و تذکری است به سیاستمداران جهت ارائه برنامه‌ای مشخص برای آینده». در بیانیه دوم نیز ضمن اشاره به تأکیدات بیانیه پیشین، با ابراز «نگرانی نسبت به تداوم روندهای گذشته» و برخی «اقدامات آغاز شده»، هشدار داده می‌شود که «اقداماتی از این دست موجب خسارت‌های جدید برای کشور نشود». نویسندگان بیانیه نخست، تصریح کرده‌اند که «در تنظیم مطالب، به هیچ‌وجه به دنبال مقصر یابی و ارزیابی ضعف‌های مدیریتی» نبوده‌اند و، ضمناً، از «ذکر دستاوردها و موفقیت‌ها تنها به دلیل دور شدن از هدف اصلی نگارش این بیانیه اجتناب» ورزیده‌اند.

امضاءکنندگان بیانیه‌ها، پس از اشاره به مشکلات اقتصاد کشور از قبیل کسری بودجه، تورم، ضعف کیفیت و کمیت ارائه خدمات دولتی، وابستگی به درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام، فساد اداری و مالی، ... به شرح «منشاء مشکلات» پرداخته‌اند. منشاء بخش بزرگی از این مشکلات، از دیدگاه آنان، «در نوع نگرش به حوزه وظایف دولت و چگونگی اعمال سیاست‌های اقتصادی» است. «مشکل اساسی کسری بودجه»، «ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز» و مسئله «یارانه» (سوبسید)ها و به ویژه «یارانه پنهان انرژی»،

از جمله «جلوه‌های» این نوع نگرش هستند که «غلبه دولت در بخش‌های تولیدی در حوزه‌های صنعت و خدمات» را پدید آورده است. «عدم رشد بخش خصوصی»، «محدود و منفعل ساختن بخش خصوصی و یا «محدود کردن بخش خصوصی با هدف تحقق عدالت اجتماعی» نیز منشاء دیگر مشکلات اقتصادی است. اما منشاء بخش دیگری از مشکلات «انزوای کشور در عرصه بین‌المللی» است زیرا که «بناهای اقتصادی کشور دارای حداقل ارتباط مالی و تکنولوژیک با جهان خارج هستند» و تعقیب «درون‌گرایی» و اعمال «حمایتهای بی‌هدف» و غیره موجب «مقید کردن تعامل با جهان خارج» گردیده است.

در بخش پایانی بیانیه یکم، نویسندگان مبادرات به تفکیک و مقایسه دو «نگرش» یا دو «گروه» مختلف کرده‌اند، به طوری که «گسست نگرشی شکل گرفته» در بین آنها «در مورد نقش دولت و جایگاه بخش خصوصی، عدالت اجتماعی و چگونگی ارتباط با جهان خارج، به بزرگترین چالش آینده کشور تبدیل شده است» و، بر این اساس، مردم را نیز به تفکیک بین این «دو نگرش کاملاً متفاوت» هشدار داده‌اند:

«نگرش اول» خواستار محدود کردن نقش دولت تقریباً در حد «فراهم کردن خدمات عمومی مانند نظم و امنیت داخلی و خارجی، آموزش و بهداشت عمومی، زیر بناهای فیزیکی» و «ایجاد یک نظام قضایی اطمینان بخش»، و تقویت و گسترش بخش خصوصی که «مبتنی بر نظام انگیزشی و با پیگیری منافع فردی و برخورداری از حقوق تضمین شده مالکیت از طریق کارآفرینی اقدام به توسعه ظرفیت‌ها کرده و منافع اجتماعی قابل توجهی را نیز عاید جامعه بنماید»، و توسعه تعامل با جهان خارج در زمینه‌های تجارت، تولید، تکنولوژی و مدیریت ... است.

«نگرش دوم» اما طرفدار ایجاد «دولت بزرگ» و «دیوانسالاری وسیع» است و توسعه بخش خصوصی را «ملازم با گسترش فقر و

این جریان‌ها هم، در دوره خاتمی، عملاً به تداوم اجرای اکثر سیاست‌های اقتصادی دوران رفسنجانی گردن نهادند که تدوین و تصویب برنامه چهارم اقتصادی (به وسیله مجلس ششم) نیز شاهد روشنی بر این مدعاست.



در هر حال، گروه و دستجات تشکیل‌دهنده اکثریت مجلس، به منظور بی‌اعتبار کردن بیشتر دولت خاتمی و، همچنین، تدارک تبلیغاتی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، چند پیشنهاد یا طرح اقتصادی را در ماه‌های اخیر مطرح کرده‌اند که ارائه یا تصویب همین طرح‌ها نیز، ظاهراً، موجب صدور بیانیه دوم از سوی این دسته از اقتصاددانان شده است. مخالفت مجلس با برخی از قراردادهای اقتصادی امضاء شده و یا موکول کردن امضای آنها به تصویب مجلس، یکی از اقدامات آنها در این دوره بوده است. مخالفت آنها با افزایش شدید بهای فرآورده‌های نفتی نیز یکی از اختلافات مجلس با دولت است. حذف «یارانه‌های پنهانی انرژی» و یا افزایش سریع قیمت حامل‌های انرژی، تا سطح قیمت‌های جهانی، از زمان رفسنجانی تا به حال، همواره یکی از موضوعات مورد مجادله جریان‌های حکومتی بوده است و مجالس قبلی نیز، به دلایل گوناگون، حاضر به تصویب آن نشده‌اند. طرح «کنترل تورم قیمت‌ها» نیز یکی دیگر از طرح‌های اکثریت مجلس است که برای اجرای آن هم، تثبیت بهای برخی محصولات و خدمات دولتی (آب، برق، گاز، تلفن و پست) و کاهش نرخ بهره (که در حکومت ملایان، نرخ «تسهیلات بانکی» و یا «سود بانکی» نامیده می‌شود) را از دولت خواستار شده‌اند. اما واقعیت اینست که این

ظهور و بروز پیدا کنند». بیانیه دوم، در این باره، تا اندازه‌ای صراحت دارد و طرح‌ها و اقدامات اخیر «برخی از گروه‌های سیاسی در مجلس» را (البته بدون ذکر مشخصات و عناوین آنها) مورد انتقاد قرار داده است. با توجه به همه اشارات و شواهد

موجود، معلوم می‌شود که هدف اصلی انتقادات بیانیه‌ها، اکثریت حاکم بر مجلس هفتم است. این اکثریت از گروه‌ها و باندهای گوناگونی تشکیل می‌شود که زیر عناوین «آبادگران»، «اصول‌گرایان»، «ایتارگران» و نظایر این‌ها، طی نمایش انتخاباتی سال گذشته، وارد مجلس شده‌اند. خصوصیت مشترک همه اینها اطاعت کامل از ولی فقیه است و در این جهت هم، از سوی نهادی به نام، «شورای هم‌آهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» (مرکب از افرادی مانند ناطق نوری، عسکر اولادی، لاریجانی و غیره)

از بیرون از مجلس، هدایت و کنترل می‌شود. مقصود مشترک آنها نیز، در این مقطع، ناکار کردن دولت خاتمی در باقی‌مانده عمر آن و سپس تصاحب قوه اجرائی و چنگاندازی هرچه بیشتر بر مناصب سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی است. گروهی از این اکثریت را کسانی مثل محمدرضا باهنر (نایب رئیس مجلس) و احمد توکلی (رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس) تشکیل می‌دهند که درحمله به «دولت گرایی» و طرفداری از بخش خصوصی، طی سال‌های گذشته، هیچ دست کمی از امضاء کنندگان بیانیه‌های مورد بحث نداشته‌اند. توکلی، به عنوان وزیر کار رژیم، می‌خواست که قرارداد کار را از باب فقهی «اجاره» استخراج کند و مخالف وضع مقررات در مورد قرارداد کار و یا هرگونه دخالت دولت در روابط کار بود. گروه دیگر از آنها، عناصری از فرماندهان سابق سپاه و بسیج و یا مدیران و مسئولان نهادهای امنیتی و انجمن‌های اسلامی و امثال اینها هستند که بعضاً همان شعارهای کهنه دفاع از «مستضعفان» و مقابله با «استکبار جهانی» را تکرار می‌کنند ولی، اساساً، در پی کسب سهم بیشتری از قدرت سیاسی و اقتصادی برای خود هستند. علاوه بر اینها، آماج دیگر انتقادات بیانیه‌ها ظاهراً بازمانده‌های جریان‌ها و عناصر حزب‌اللهی قدیمی (مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در مجلس و برخی دستگاه‌های اجرائی است. زیرا که بخش غالب

بی‌عدالتی» و متقابلاً «دخالت دولت در عرصه‌های تولید و تجارت و اداره بنگاه‌های اقتصادی و . . .» را از «ابرازهای مهم مبارزه با فقر» می‌داند و تعامل با جهان خارج را هم به میزان «حداقل و در موارد اجتناب ناپذیر که امکان خودکفایی فراهم نشده» می‌پذیرد.

امضاء کنندگان بیانیه‌ها که «پیگیری خط مشی‌ها و راهکارهای مبتنی بر نگرش اول» را نه تنها «تأمین‌کننده آینده بهتر برای کشور و تضمین‌کننده بهروزی و اقتدار ملت» بلکه همچنین موجب «اعتبار و اقتدار بیشتر برای نظام سیاسی کشور» می‌دانند، «سمت‌گیری‌های اصلی اقتصادی» و یا رئیس به اصطلاح «مانیفست» خود را: «توسعه بخش خصوصی، محدودتر کردن حوزه دخالت‌های دولت، خصوصی سازی، اصلاح نظام یارانه‌ها، تعامل فعال با جهان خارج» اعلام داشته و همین‌ها را نیز به عنوان «اصول»ی که «میانی کارکرد اقتصاد مدرن» است قلمداد کرده و اینها را هم مترادف با «دمکراسی» به حساب آورده‌اند. آنان در پایان بیانیه‌شان خطاب به نمایندگان مجلس نیز علاوه بر درخواست «مقابله با کسری بودجه» به عنوان «منشاء بسیاری از معضلات اقتصادی کشور» و «تصویب بعضی قوانین اقتصادی اساسی مانند قانون ضد انحصار»، «زمینه سازی گسترش بخش خصوصی از طریق مقررات زدایی، ایجاد بازارهای رقابتی و خصوصی سازی بنگاه‌های دولتی» را خواستار شده‌اند.

پیش از پرداختن به بررسی محتوای بیانیه‌ها، باید دید که مخاطب اصلی انتقادات و یا آماج مشخص حملات این گروه اقتصاددانان، چه کسانی هستند؟ نگارندگان بیانیه اول، ضمن آن که مدعی شده‌اند که «گروه‌هایی از نخبگان و تحصیلکردگان نمایندگان افکار عمومی و نیز مدیریت میانی و بدنه کارشناسی دستگاه‌های دولتی» از «نگرش اول»، یعنی نگرش مورد نظر امضاء کنندگان، حمایت می‌کنند، درباره مدافعان مشخص «نگرش دوم» در شرایط فعلی، صراحتاً چیزی نگفته‌اند و در جایی از این متن هم آورده‌اند که «در حال حاضر، حتی کسانی که به طور جدی مدافع دولت سالاری در عرصه‌های مختلف و . . . هستند به ناچار تحت تأثیر فضای شکل گرفته، نیت خود را پنهان کرده و ناگزیر به دنبال تبیین تفاوت‌های مجازی در عرصه‌های دیگر می‌گردند تا شاید در زمانی دیگر، امکان

قبیل طرح‌ها در عمل نمی‌تواند از تورم قیمت‌ها جلوگیری نماید و آنها نیز نمی‌خواهند تورم را کنترل کنند. مصوبات خود این مجلس در مورد خاصه‌خرجی‌ها و حیف و میل‌های فراوان از بودجه دولت، و از جمله اختصاص ۲۲۰ میلیون دلار از باقی‌مانده «صندوق ذخیره ارزی» به «بسیج» و نیروهای انتظامی، پیشنهاد تأمین بودجه برای «خانه‌های عالم» (منزل و دفتر و دستک برای روضه‌خوان‌ها و وعظی که برای «تبلیغ» به شهرها و روستاها می‌روند) و . . . اساساً تورم را هستند. نیت واقعی این دار و دسته از سروصدای فریبکارانه‌ای که درباره «مبارزه با گرانی» و یا «رسیدگی به وضع معیشتی مردم» به راه انداخته‌اند آنست که شاید بتوانند از این راه اعتباری یافته و، در انتخابات آتی، آرای کسب کنند. یکی از دلایل شدت‌گیری این مجادلات در مقطع فعلی (بررسی و تصویب بودجه سال ۸۴) نیز دعوا بر سر تقسیم درآمدهای نفتی است که امسال، به یمن افزایش بهای جهانی نفت، به حدود ۳۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردد. اینان نیز، به سائقه عملکردهشان، برای حفظ بساط قدرت و چپاولگری خود، هیچ پروایی نسبت به تخریب شالوده تولیدی جامعه، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و سیه‌روزی اکثریت مردم ندارند. طرح‌ها و مصوبات اقتصادی اخیر آنها هم، به واقع، یک حرکت و مانور سیاسی است، همان طور که بیانیه‌های گروه اقتصاددانان نیز، پیش از هرچیز، واکنشی سیاسی است.

اما آنچه در این میان جالب توجه است آنست که امضاءکنندگان بیانیه‌ها می‌خواهند باورها و نظرات خاص خود را در پوشش «علمی و کارشناسی» و مبتنی بر «تجربه تاریخی و جهانی» عرضه کنند. نظرات و باورهایی که مکرراً به مثابه «منطق علمی» توصیف می‌شود، در واقع، و در بهترین حالت، نظریه‌هایی هستند در کنار انبوه نظریه‌های دیگر، که صحت و سقم آنها، در صورت تحقق پیش فرض‌های نهفته در آنها، در برخورد با واقعیت‌های عینی سنجیده می‌شود و نه چیز دیگری. موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های اقتصادی مطروحه در این بیانیه‌ها، برگرفته از نظریه‌هایی هستند که مجموعه آنها امروزه به عنوان دیدگاه - و یا به عبارت درست‌تر، ایدئولوژی - «لیبرالیسم افراطی» شناخته می‌شود. این دیدگاه، از حدود سه دهه پیش، همراه با اوج‌گیری و سلطه

«تاچریسم» و «ریگانیسم» در عرصه سیاسی، به دیدگاه اقتصادی غالب در مجامع، نهادها و رسانه‌های بین‌المللی تبدیل شده است و در اکثر دانشگاه‌ها، و از جمله دانشگاه‌های ایران نیز، همین نظریه‌ها زیر عنوان «علم اقتصاد» تدریس می‌شود.

یکی از باورها و دستورالعمل‌های همیشگی این دیدگاه، حذف یارانه‌هاست. پرداخت یارانه، در عمل، وسیله‌ایست برای تصحیح یا ترمیم پاره‌ای از نارسایی‌ها و نابسامانی‌های ناشی از کارکرد مکانیسم بازار (market failures) و بهبود نسبی در توزیع درآمدها و یا، برعکس، اعطای امتیازات به گروه‌های خاص. این کار غالباً نقش «مسکن» را ایفا کرده و نهایتاً هیچ تغییر اساسی در چارچوب نظام سرمایه‌داری ایجاد نمی‌کند ولی پیداست که استفاده مستمر از «مسکن» هم می‌تواند اختلالات دیگری به وجود آورد. در حال، امروزه کمتر اقتصادی می‌توان در جهان یافت که، به اشکال و ابعاد گوناگون، به پرداخت یارانه مبادرت نکند. به طور مثال، هرگاه ژاپن بخواهد برنج مصرفی خود را مثلاً از تایلند (که بسیار ارزانتر تمام می‌شود) وارد کند. بخش بزرگی از کشاورزی آن کشور نابود می‌شود. «اتحادیه اروپا» به میلیون‌ها نفر از کشاورزان سوبسید می‌پردازد که تولید خود را محدود کنند تا افزایش شدید عرضه موجب شکستن قیمت‌ها و نتیجتاً خانه‌خرابی تولید کنندگان نشود. در سال‌های اخیر که بهای جهانی نفت به طور چشم‌گیری بالا رفته است، برخی از دولت‌ها مالیات و عوارض مربوط به فرآورده‌های نفتی را کاهش داده‌اند تا فشار نسبتاً کمتری بر مصرف‌کنندگان این فرآورده‌ها وارد شود. صدها و هزاران از این مثال‌ها می‌توان ذکر کرد. . . اما این دسته از اقتصاددانان، به صورتی دگماتیک، تأکید می‌کنند که همه یارانه‌ها باید برچیده شود و همه قیمت‌های داخلی بایستی به سطح قیمت‌های جهانی برسد! ولی اگر قرار است طبق این دستورالعمل و در طرفه‌العینی سطح قیمت‌ها با جهان همسان شود، چرا نباید دستمزد و حقوق در ایران نیز با اروپا و ژاپن یکسان بشود؟!

کاهش و یا حذف کسری بودجه، به عنوان یک «مشکل اساسی»، یکی دیگر از تأکیدات مکرر این دیدگاه است. توسل به کسری بودجه (فزونی هزینه‌ها نسبت به درآمدهای سالانه دولت) از جمله سیاست‌های

مالی است که در مباحث اقتصادی به عنوان یکی از سیاست‌های «کینزی» نیز شهرت دارد. این سیاست طی دهه‌های گذشته در اکثر جوامع رواج کامل داشته است و اکنون هم در بسیاری از کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد (مثلاً حجم کسری بودجه دولت آمریکا همواره یکی از سوژه‌های مطرح در رسانه‌های بین‌المللی است. در دو دهه اخیر، میزان کسری بودجه آمریکا در دوره ریگان و بوش (پسر) به بالاترین سطح خود رسیده است در حالی که این دو، خود، از سرسخت‌ترین مخالفان مداخله دولت در امور اقتصادی بوده‌اند!) طبعاً استمرار استفاده از این سیاست، به هربهانه و مستمسک، می‌تواند عوارض زیانباری بر جای گذارد که تشدید تورم قیمت‌ها و انباشته‌شدن بدهی‌های دولت از آن جمله است. لکن مسئله اساسی در این باره آنست که منابعی که تحت عنوان کسری بودجه در اختیار دولت قرار می‌گیرد، در کجا و چگونه مصرف می‌شود. هرگاه این منابع، صرف سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و زیربنایی بشود (که توسعه آموزش و بهداشت نیز در زمره بنیادی‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در هر جامعه پیشرفته‌ای به حساب می‌آید) توسل به کسری بودجه می‌تواند به رشد و رونق اقتصادی یاری رساند، اما اگر برای تأمین مخارج نظامی و جاری به کار گرفته شود، تورم شدید قیمت‌ها را به دنبال می‌آورد. استفاده از این منابع برای خرید کالاها و خدمات از داخل به افزایش تولید داخلی کمک می‌کند ولی صرف آنها برای واردات، می‌تواند کسری حساب جاری و مشکلات موازنه پرداخت‌ها را موجب شود.

اما مخالفان مطلق‌گرای سیاست کسری بودجه، در واقع، کاهش هرچه وسیع‌تر همه هزینه‌های دولتی و کوچک شدن هرچه بیشتر دولت را تعقیب می‌کنند. اینان چون نمی‌خواهند یا نمی‌توانند درباره تقلیل مخارج نظامی، امنیتی و انواع خاصه‌خرجی‌های رایج در دستگاه حکومتی، سخنی بر زبان آورند. لاجرم همه بار سنگین کاهش هزینه‌های دولتی متوجه بخش خدمات عمومی و اجتماعی می‌شود، یعنی دقیقاً آن بخش محدود از بودجه دولت که، به هر ترتیب، به پاره‌ای از نیازهای اولیه اقشار کم‌درآمد و محروم پاسخ می‌دهد. سیاست «ریاضت اقتصادی» که از سوی طرفداران لیبرالیسم افراطی مرتباً طرح و تبلیغ می‌شود، در اساس، چنین هدفی را دنبال

می‌کند. و در این میان، البته، هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌پرسد که چرا جامعه‌ای که، در شرایط حاکم، از تأمین حداقل نیازمندی‌هایش (در عرصه بهداشت و درمان، آموزش، مسکن، اشتغال و . . .) بازمانده است بایستی هزینه‌های سنگین دو ارتش موازی را بپردازد؟ چرا دولت، با قبضه‌کردن بخش عظیمی از درآمدها و امکانات جامعه در دست خود، از عرضه خدمات و کالاهای مورد احتیاج مردم طفره می‌رود؟ چرا سهم بزرگی از منابع عمومی، طی سال‌های گذشته، زیر عنوان صدها و هزاران طرح بی‌حساب و کتاب و نیم‌کاره، حیف و میل و نابود گردید؟

دیگر ورد زبان این دسته از اقتصاددانان، «تجارت آزاد»، «مقررات‌زدایی» و به طور کلی، «آزادسازی» (liberalization) است. «آزادی تجارت» از «مقدسات» آیین آنهاست. چنان‌که وقتی یکی از اقتصاددانان نامدار جهان، پل ساموئلسون، در این «اصل» خدشه‌ای وارد کرد، سر و صدای زیادی در محافل اقتصادی و دانشگاهی به راه افتاد، به ترتیبی که گویی مثلاً یکی از آیت‌الله‌های صاحب نام ایران واجبی از واجبات شرعی را مورد تردید قرار داده باشد! ساموئلسون کسی است که کتاب درسی «اقتصاد» او از معروف‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های دانشگاهی طی نیم قرن گذشته بوده و، برای بسیاری از معتقدان و مبلغان اقتصاد «بازار آزاد» در حکم «توضیح المسائل» است. وی در مقاله‌ای که در شماره تابستان گذشته نشریه "Journal of Economic Perspectives" درباره تجارت آزاد در ارتباط با جهانی‌شدن اقتصاد، به چاپ رسانده، با استفاده از فرمول‌ها و معادلات متداول در مباحث اقتصادی، و با ذکر نمونه مشخص مبادلات بازرگانی بین ایالات متحده و چین، نشان می‌دهد که تجارت آزاد، برخلاف تصورات قبلی، همواره به نفع دو طرف معامله تمام نمی‌شود. طبق استدلال‌های ساموئلسون، در صورت کسب توانائی‌های تکنولوژیک و افزایش بهره‌وری تولید به وسیله طرف عقب‌مانده‌تر مبادلات (چین)، بخشی از مزیت‌های نسبی که قبلاً متعلق به طرف پیشرفته‌تر مبادلات (ایالات متحده) بود، در اختیار چین قرار می‌گیرد و «این امر می‌تواند، از لحاظ درآمد سرانه واقعی، موجب ضرر و زیان مستمر برای ایالات متحده بشود». این نتیجه‌گیری و پیامدهای آن، به نوشته وی،

«ضربات سنگینی بر رضایتمندی‌ها و باورهای خیلی ساده‌نگرانه اقتصاددانان در مورد جهانی شدن وارد می‌کند». ساموئلسون در این مقاله، ضمن انتقاد از یکجانبه‌نگری‌های اقتصاددانان، و از جمله برخی از شاگردان سابق خود، طرح «مباحث نادرست عامه‌پسند» از جانب آنها در دفاع از جهانی شدن جاری را مورد ملامت قرار می‌دهد. با توجه به واقعیت‌های مشهود در این زمینه (و مشخصاً در خود ایالات متحده) در سالیان گذشته، این که چرا اکنون ساموئلسون به این مسئله می‌پردازد، موضوع دیگری است. اما این پروفیسور ۸۹ ساله از آن اندازه از جسارت و صداقت علمی برخوردارست که پس از سالیان طولانی دفاع از یک نظریه، در آن آشکارا تردید کند. ولی امضاءکنندگان بیانیه‌ها همچنان می‌خواهند باورهای جزمی‌شان را به عنوان «منطق علمی» و یا «ضروریات بدیهی» قالب نمایند.

تردید در نظریات و سیاست‌های اقتصادی رایج، البته، محدود به ساموئلسون نمی‌شود. نمونه‌ای دیگر، جوزف استیگلیتز، دیگر برنده جایزه نوبل اقتصادست. وی که مشاور بیل کلینتون، اقتصاددان ارشد و معاون «بانک جهانی» تا سال ۱۹۹۹ بوده است، در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات زیادی در نقد سیاست‌های معروف به «تعدیل ساختاری» (که در ایران «تعدیل اقتصادی» خوانده می‌شود) که خود طی دوره مسئولیت خویش در «بانک جهانی» از طراحان و مروجان اصلی آنها بوده، به رشته تحریر درآورده است. نوشته‌های استیگلیتز، در واقع، ادعایم‌ایست علیه سیاست‌های آزادسازی، ریاضت اقتصادی و خصوصی سازی، که غالباً به صورت کورکورانه‌ای به اجرا گذاشته شده و می‌شود و اجرای آنها هم تقریباً در تمامی جوامع، و به ویژه در کشورهای «جنوب»، با شکست آشکاری روبرو گردیده است. اما تعدادی از امضاءکنندگان بیانیه‌های مورد بحث که خود از مبلغان و مجریان مهم سیاست‌های «تعدیل اقتصادی» در ایران بوده‌اند (از جمله محمد طیبیان، علینقی مشایخی، مسعود نیلی و مهدی عسلی، به عنوان معاونان و مدیران ارشد سازمان برنامه و بودجه طی ۱۵ - ۱۰ سال گذشته) و صدور بیانیه‌ها در شرح «مهم‌ترین مشکلات اقتصادی» کشور را هم انجام «یک وظیفه حرفه‌ای» وانمود کرده‌اند، درباره عملکرد واقعی آن سیاست‌ها هیچ

حرفی به میان نیاورده‌اند. در حالی که «رویکرد علمی» مورد ادعای آنان، در واقع ایجاب می‌کند که باورها و نظریات آنها که در ۱۵ سال اخیر، کمابیش، در حال اجرا بوده است، در محک تجربه و عمل سنجیده و روشن شود که چرا این سیاست‌ها شکست خورده‌اند؟ چه کسانی و چه گروه‌هایی، در این میان، «برنده» شده و بار خویش را بسته‌اند و چه اقشاری از مردم «بازنده» و به فقر و محرومیت بیشتر محکوم شده‌اند؟ در این دوره، سیاست خصوصی‌سازی، همراه با برخی وقفه‌های مقطعی (به واسطه رقابت‌ها و کشمکش‌های دستجات حکومتی) همچنان جریان داشته و با مصوبه اخیر «مجمع تشخیص مصلحت نظام» نیز راه اعمال آن در تقریباً تمامی بخش‌های اقتصاد کشور گشوده شده است. چرا این اقتصاددانان که زیر پوشش «منطق» و «اصول»، این همه سنگ خصوصی‌سازی را به سینه می‌زنند، یک بیان واقعی از عملکرد سیاست خصوصی سازی در این دوره ارائه نمی‌دهند؟ پاسخ این پرسش هرچه باشد، یک چیز مسلم به نظر می‌رسد و آن این که «خصوصی‌سازی» در فکر و ذهن اینان، به یک ایدئولوژی سفت و سخت، مصون از پرسش و تردید، تبدیل شده است.

اما اوج رفتار غیرمنطقی و غیرعلمی و، در حقیقت، عوام‌فریبانه صادرکنندگان این بیانیه‌ها آنجاست که می‌خواهند مجموعه‌ای از سمتگیری‌ها و باورهای برخاسته از لیبرالیسم افسارگسیخته را به عنوان «اصول و مبانی اقتصاد مدرن» و، فراتر از آن، اقتصاد «بازار آزاد» را معادل «دمکراسی» قلمداد کنند. برخلاف نوشته‌های آنان، نه «پشتوانه‌های علمی» و نه «تجربیات داخلی و خارجی»، چنین ادعاهای گزافی را تأیید نمی‌کنند. چنان که آمارتیا سن، اقتصاددان مشهور هندی، استاد دانشگاه هاروارد و برنده جایزه نوبل، نشان داده است، دمکراسی مقوله‌ایست «بنیادی» (Fundamental) که به اساس سازماندهی سیاسی جامعه ارتباط می‌یابد، در حالی که بازار از جمله مقولات «ابزاری» (Instrumental) است. تجربه‌ها و نمونه‌های فراوان تاریخی موجود، از همزیستی و همراهی بازار با نظام‌های فاشیستی گرفته تا دیکتاتورهای ریز و درشت جوامع پیرامونی و دمکراسی‌های نوع غربی، بی‌پایه بودن این مترادف‌سازی را کاملاً آشکار می‌سازد.

بقیه در صفحه ۱۲